



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

خط سیر مباحث ما روی مواردی از جمله علوم محرم و مستحب و مکروه و واجب و اقسام علوم و علوم واجب و محرم به لحاظ تعلم آنها است موارد دیگری از جمله تفکر در اموری یا تعلم آنها که به آن توصیه شده یا منع از آن شده را عرض می‌کنیم خط سیر آینده بحث که یک مقدار با روال کتاب علم و حکمت جلو می‌رویم آداب تعلم است که ما ینبغی و ما لاینبغی را در تعلم آورده است این فصل را در همین کتاب تنظیم کرده هفته آینده یا سال آینده ادامه می‌دهیم که آداب تعلم ما ینبغی و ما لاینبغی در آن کتاب روی روالی جلو رفته است؛ البته بحث خیلی پیچیده نیست مبحث بعدی حکم تعلیم و انواع تعلیم است این دو محور عمده را در پیش داریم.

علاوه بر مواردی که ترغیب یا ردعی از پاره‌ای از علوم و تعلم آنها شده بود، مواردی هم داریم که به عنوان تفکر تحریر... یا منع شده است که این موارد را هم باید بررسی کنیم.

سؤال: ؟

جواب: بله دلیل داریم اگر بخواهید بحث می‌کنیم حد و حدود قضیه مهم است یک مقدار تأکید می‌کنند عامه خیلی روی آن تأکید دارد هم روایت آنها و هم روایت خودمان را باید ببینیم.

نکته: مفهوم حفظ

یک نکته‌ای هم که مورد بحث است این است که در اربعین حدیث هم داریم که حفظ دو معنا دارد:

- یکی حفظ به معنای حافظه؛

- یکی حفظ به معنای نگهداری است و در معنا دو احتمال هست.

سؤال: ؟

جواب: اگر حفظ نگهداری باشد می‌خواهید اولویت یا تنقیح مناط بگویید که باید جهات مختلف آن را سنجید باید دید این تنقیح مناط یا اولویت تمام می‌شود یا نه؟ من مقداری تردید داشتم باب این بحث را باز کردم همان



روزهای اول می‌شد این عناوین را داد و گفت که خط سیر عناوین ما این است؛ منتهی چون برای من هم روشن نبود این کار را نکردم. مقداری تردید داشتم که در بحث ما تعلم است چه تعلم و چه حدیث، ولی عناوین کتابت، نشر، حفظی که شما می‌گویید همه این‌ها در مورد قرآن و حدیث هست و روی آن بحث نکردیم و نهایی نکردم که در ذیل بحث تعلم بیاوریم به ذهنم بود که این‌ها را بعد از تعلیم بگوییم که نشر و این‌ها بیشتر به تعلیم می‌خورد ولی حفظ و قرائت بیشتر با تعلم سازگار است.

موارد توصیه و منع

مواردی داریم که توصیه به تعلم یا تفکر با عناوینی مثل معرفت یا تفکر شده یا منع شده که به ترتیب عرض می‌کنیم.

«التفکر فی الله»

یک مورد که موضوع بحث امروز هست «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» است که در پاره‌ای از روایات منع شده است اینکه در آیات خدا، نشانه‌های خدا، اوصاف خدا بیندیشید در آیات قرآن و روایات داریم اما در تعدادی از روایات که شمار آن اندک نیست و بین آن‌ها روایات صحیح و معتبری هست ما از «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» یا «فی ذات الله» منع شدیم درواقع یک نوع اندیشه ورزی در ذات خدا که در بحث تعلم ربط دارد از آن منع شده‌ایم.

بررسی بحث

در این دو نکته جای بحث نیست:

- ۱- یک نکته این‌که تفکر در آیات خدا و عظمت خدا که از طریق آیات خدا می‌آید مورد ترغیب است و خوب و ارزشمند است؛
- ۲- یک مورد دیگر هم در آن تردیدی نیست تفکر در اثبات وجود خدا و اصل وجود و اصل ذات خدا و اوصاف خدا تردیدی نیست که ما در حد استدلال و برهان آوردن به آن توصیه شدیم.



اصلاً مبنای دین این است که بر اوصاف خدا و وجوب خدا و «معرفت الله» استدلال بکنیم؛ و عنوان معرفت خدا و عرفان رب و این‌ها چیزی است که در روایات آمده است پس در اصل وجوب معرفت خدا به عنوان یک وجوب عقلی که اگر در شرع هم آمده، ارشادی است و در وجوب معرفت الله هیچ تردیدی نیست و این‌که معرفت الله به حدی که واجب است ممکن است؛ یعنی از طریق استدلال عقلی ممکن هست و ما به آن ترغیب شدیم و همین‌طور تفکر در آیات خدا از حیث ارتباطی که با خدا دارد و انسان را به عظمت خدا واقف می‌کند در آن هم ممدوح و مستحسن است، در این دو سه مطلب تردیدی نیست.

اما در برابر این بحث‌ها روایاتی داریم که با عناوین مختلفی از «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» یا «کلام فی الله» منع کرده است و روایات مشهور و معتبری بین آن‌ها هست و از دیرباز محل سخن بین متکلمین و محدثین بوده که این روایات می‌خواهند چه بگویند، از باب اینکه این روایات یک بعد فقهی دارند و می‌خواهد در عالم اندیشه ورزی انسان منعی بگذارد و با مباحث تعلیم و تعلم ربط دارد، اینجا متعرض می‌شویم.

استدلال به روایات

روایات این باب در وسائل جلد ۱۱ کتاب امر به معروف و نهی از منکر ابواب امرونی باب ۲۳ صفحه ۴۵۲ مرحوم صاحب وسائل یک باب با عنوان باب «عدم جواز الکلام فی ذات الله والتفکر فی ذلک الخصوم فی الدین والکلام و غیر الکلام الاثمه» باز کرده که ۳۲ و ۳۳ روایت آورده در اصول کافی جلد اول در بحث در یکی از ابواب «معرفه الله» در فهرست همین عنوان را آورده که «عدم جواز الکلام فی ذات الله و تفکر فیه» در وافی هم جلد اول آمده روایاتی هم که اینجا هست عمده از کافی است تعدادی هم از توحید مرحوم صدوق است ولی منبع عمده روایات این بحث کافی جلد اول باب «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» در بحث «معرفه الله» است و یک منبع هم توحید صدوق است که در این چاپ صفحه ۴۶۰ و ۴۷۰ به بعد است که آدرس را پایین هم دارد، تعداد اندکی از روایات از بعضی از منابع مثل محاسن برقی و مجالس و این‌ها هم آمده است. عمده این دو منبع است.

۱- روایت بن ابی عمیر

بعضی از روایات وسائل را می‌خوانیم ببینیم نکته چیست؟ و چه باید کرد؟ مثلاً اولین روایت محمد بن یعقوب کلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن عبد ابی عمیر عن عبدالله بن حجار عن سلیمان بن خالد این سند



شماره پست: ۱۰۱۶

درست است و در کافی است در محاسن برقی سند آن متقن تر است فی المحاسن عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) از امام صادق است که «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى - فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا» یک نوع تأویلی شده که معنای ظاهری «وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى»^۱ مثلاً، «الیه ترجعون» یا «الیه المعاد» است «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) منتهی تأویلی برده شده که «کم له فی النظر فی الروایات» به اینکه این طور معنا شده است «فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا» سخن و بحث که به خدا رسید توقف کنید، در باب خدا سخن نگوئید، فکر نکنید.

۲- روایت محمد بن مسلم

به عنوان نمونه روایت دوم دارد که ظاهراً عن علی بن ابراهیم عن ابی عیوب بن انصاری عن محمد بن مسلم قال قال ابا عبد الله (ع): باز از امام صادق (ع) فرمود: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ بِهِمُ الْمُنْطِقُ» یعنی در گفتار آزادند «حَتَّى يَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذَلِكَ، فَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲ دیگر توفیق کنید روایات معتبر دارد به تک تک آن ها دقت نمی کنیم مگر اینکه بخواهیم جایی به خصوص به روایات تمسک بکنیم.

۳- روایت ابی عبیده

روایت ۳ هم سند معتبری دارد و روایت مفصلی است می گوید: «إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضَى قَوْمٌ تَرَكَوا عِلْمَ مَا وَكَّلُوا بِهِ وَ طَلَبُوا عِلْمَ مَا كُفُّوا عَنْهُ» چیزهایی که باید انجام بدهند رها کرده بودند و آنهایی که نباید در علم انجام دهند، دنبال آن رفتند «حَتَّى انْتَهَى الْكَلَامُ بِهِمْ إِلَى اللَّهِ» تا وقتی به خدا رسیدند، «فَتَحَيَّرُوا»^۳ و در ادامه دارد که این منشأ تحیر می شود.

۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۴.

۲ - الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۱، ص: ۲۳۲.

۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۴.



۴- روایت محمد بن مسلم

روایت چهارم سند بسیار خوبی دارد عن بن خالد عن محمد بن حمید عن محمد بن مسلم از امام باقر (ع) است فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانْظُرُوا إِلَى عَظَمِ خَلْقِهِ».^۴

۵- روایت حسین بن میاح

روایت پنجم که سند معتبر ندارد دارد «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ»^۵

۶- روایت ابی بصیر

روایت هفتم دارد که امام باقر (ع) فرمودند سند هم معتبر است: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيْرًا»^۶ که منشأ تحیر می شود.

۷- روایت یونس بن یعقوب

روایت دهم که بد نیست توضیحی راجع به آن بدهیم، روایت مرسله است ولی به هر حال عن علی بن ابراهیم عن ذکره عن یونس بن یعقوب دارد که به امام صادق عرض کردم «جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَتَقُولُ وَيْلٌ لِّلْأَصْحَابِ الْكَلَامِ» و منظور شما چیست؟ حضرت فرمودند: «إِنَّمَا قُلْتُ وَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ: وَ ذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ»^۷ حضرت می خواهد بفرماید که من از کلام مطلقاً منع نکردم اگر همراه من نباشند و از ما نگیرند آن ها را منع کردم. بعضی فکر کرده اند که منظور از «تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ» علم کلام است؛ یک احتمال هم اینکه کلام که می گوئیم یعنی «الْكَلَامُ فِي اللَّهِ». به احتمال قوی احتمال دوم منظور است و معلوم نیست آن وقت هم اصطلاح کلام به این معنا اصلاً رواج پیدا کرده باشد.

۴ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۵.

۵ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۵.

۶ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۶.

۷ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۷.



۸- و روایت ...

- روایت یازدهم دارد «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ»^۸
- روایت سیزده دارد «تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ»^۹.
- روایت دیگر دارد که خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ مَا جَمَعَكُمْ بِرَأْيِ چِه اینجا جمع شده‌اید گفتند «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ مَا جَمَعَكُمْ قَالُوا اجْتَمَعْنَا نَذْكُرُ رَبَّنَا وَنَتَفَكَّرُ فِي عَظَمَتِهِ قَالَ لَنْ تُدْرِكُوا التَّفَكُّرَ فِي عَظَمَتِهِ»^{۱۰}
- روایت ۲۲ دارد «يَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَ يَنْجُو الْمُسْلِمُونَ - إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجَبَاءُ»^{۱۱} اصحاب کلام که کلام فی الله باشد. این تعدادی از روایات بود که اینجا آمده است.

ارتباط روایات با بحث معرفة الله

در اینکه مضمون و مفهوم این روایات چیست و چه نسبتی با بحث معرفت الله پیدا می‌کند دیدگاه‌های مختلفی هست:

- ۱- یک دیدگاه که گمان می‌کنم برای مرحوم فیض باشد در تعلیقه وافی جلد اول در عنوان همین بحث ایشان این روایات را بر افراد عادی و معمولی حمل کرده که توانایی فکر و اندیشه ندارند و افتادن آنها در این وادی حساس به اصطلاح فلسفی و عقلی منشأ ضلالت و تحیر آنها می‌شود، این یک دیدگاه است که بعضی داشته‌اند و در وافی هم اشاره شده است درواقع این‌ها به عنوان یک قضیه حقیقیه که خصوصیتی در بحث «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» باشد نیست، «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» یعنی مباحث عقلی و فلسفی و این روایات ناظر به افراد متوسط و ضعیف هست که توانایی‌های فکر زیادی ندارند، این یک احتمال است.

^۸ - الهدایا لشیعة أئمة الهدی (شرح أصول الکافی للمجذوب التبریزی)، ج ۲، ص: ۱۱۱.

^۹ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۶.

^{۱۰} - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۸.

^{۱۱} - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۲۰۰.



شماره پست: ۱۰۱۶

سؤال: ؟

جواب: این شاهد جمعی ندارد آن‌ها می‌گویند «دعوا التفکر فی الله» ناظر به افراد عادی است، جواب این است که اولاً: شاهدی ندارد و اطلاعات دارد؛ ثانیاً: روایاتی این را رد می‌کند که روایت ۲۶ باب است. علاوه بر اینکه شاهدی نداریم و درواقع خلاف اصول معمولی ما است که اصل این است که «دعوا التفکر» که می‌گوید یا «لا تفکر فی الله» که می‌گوید اصل این است که این یک قضیه حقیقه کلیه هست و مال همه هست علاوه بر این شاهدی برخلاف آن داریم.

روایت محمد بن عیسی

روایت ۲۶ دارد عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، مرحوم صدوق از پدرشان، از سعد بن عبدالله عن محمد بن عیسی، محمد بن عیسی بن یقیننی است که محل بحث است و ما قبول داریم؛ یعنی قابل تصحیح است قَالَ: «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ» می‌گوید آقای علی بن هلال در نامه‌ای که نوشته بود عن الرجل هم منظور ابی الحسن است که امام کاظم (ع) هست؛ روی علی بن هلال بحث هست البته اینجا مشکلی نیست برای اینکه شخص محمد بن عیسی می‌گوید من در آن نامه خواندم و مطمئن بوده که این سؤال شده و می‌دانست که جواب هم جواب حضرت است البته در مکاتبات همیشه کمی گیر هست ولی قابل تصحیح است و اشکالی ندارد؛ یعنی ابوالحسن (ع)، از امام کاظم سؤال شده «أَنَّهُ رَوَى عَنْ آبَائِكَ عَنْ أَنَّهُمْ نَهَوْا عَنِ الْكَلَامِ فِي الدِّينِ فَتَأَوَّلَ مَوَالِيكَ الْمُتَكَلِّمُونَ»^{۱۲} موالیک، دوستداران تو، می‌گوید عده‌ای این را تأویل بردند «بِأَنَّهُ إِنَّمَا نَهَى مَنْ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِيهِ» «فَإِنَّ إِثْمَهُ أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِ» که از کلام در دین منع کرده، این منع مربوط به کسانی است که واقف و محیط بر مسائل نیستند «فَأَمَّا مَنْ يُحْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فَلَمْ يَنْهَهُ» آن را نهی نکرده خودشان اینطور جمع کردند و گفتند منظور از روایاتی که منع کرده افراد غیر محسن است، به عارف کامل محسن می‌گویند «فَهَلْ ذَلِكَ كَمَا تَأَوَّلُوا أَمْ لَا» آیا این تأویل درست است یا نه؟ «فَكَتَبَ عَ الْمُحْسِنِ وَغَيْرِ الْمُحْسِنِ لَا يَتَكَلَّمُ فِيهِ» چه کسی که خوب می‌داند

^{۱۲} - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۲۰۱.



شماره هفت: ۱۰۱۶

چه آدم ناوارد، «لَا يَتَكَلَّمُ فِيهِ فَإِنَّ إِثْمَهُ أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِ»^{۱۳} گناه این تفکر و تکلم از سود آن بیشتر است این روایت می‌گوید که حضرت اینطور معنا کردند که اطلاق دارد و همه را می‌گیرد.

اشکال و جواب

مشکلی که قابل حل است این است که شاید کسی بگوید که تکلم در دین کلی است و بحث ما نیست؛ ولی این اشکال نیست برای اینکه قدر متیقن «تکلم فی الدین تکلم فی ذات الله» است. البته موارد دیگر هم داریم مثلاً تفکر در قضا و قدر یا بدا که اگر این‌ها را هم بگیرد بالاخره قدر متیقن تکلم در کلام فی الدین با روایاتی که در «کلام فی الله» آمده است آن را می‌گیرد. اینکه بگوییم این مخصوص متوسطین است و افراد قوی را نمی‌گیرد این هم روی اصول تمام نیست، چون تا آنجا که من در روایات دقت کردم - که جامع‌تر هم همین‌جا است - هیچ‌کدام از روایات شاهی ندارد که این خطاب به یک دسته خاصی است، همه مطلق و کلی است علاوه بر این می‌شود گفت این روایات درواقع این توجیه را دفع می‌کند.

سؤال: ؟

جواب: چرا مطلق است این مثل این است که گفته نماز بخوانید، نماز خواندن مال کسانی است که خیلی به مقام و اصل و فنا نرسیدند مال آدم‌های عادی است اصل هم این است که نماز لازم نباشد اینکه آمده گفته نماز بخوان این مال غیر واصل است، آدم واصل که نماز ندارد، اطلاق دارد درست است اصل اباحه است ولی این اطلاق مقدم بر آن اصل است می‌گوید «لَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحْيِيراً»^{۱۴} این نمی‌شود.

روایت می‌گوید که سؤال کرده است قدر متیقن کلام فی الدین «کلام فی الله» است، در مفهوم عام باشد می‌گوییم قدر متیقن آن این است، چیزهای دیگر هم ممکن است بگیرد.

تکلم اینجا به معنای تفکر و اندیشه کردن است «لَا يَأْكُمُ وَالتَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» یعنی همین، یعنی تکلمی که بخواهد درباره ذات خدا صحبت بکند، شاهی که ممکن است برای صاحب وافی و فیض بیاورند ممکن

^{۱۳} - همان.

^{۱۴} - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۶.



شماره هفت: ۱۰۱۶

است همان باشد که وقتی می‌گویند «لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيْرًا» این تحیر مال یک عده خاصی است ولی به‌هرحال این هم درست نیست کلی می‌گوید «لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيْرًا».

توصیه می‌کنم شرح اصول کافی مرحوم ملاصدرا ببینید.

۲- طریق دیگر این است که بگوییم که این منع از تفکر یا «تکلم فی الله» مقید به مواردی است که بخواهند بدون تمسک به ائمه معصومین و اهتداء به هدایت آن‌ها حرکت بکنند، اگر خود او جدا فکر و تکلم بکند و در پرتو آن حرکت نکند اشکال دارد؛ یعنی اینکه می‌گوید: «الْكَلَامُ فِي اللَّهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيْرًا» یا «لا تتفكروا فی الله» یا «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ» یعنی تفکر مستقل فی الاهل البیت از عارفان و عالمان به امور. مثلاً اگر بگوییم «تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» یعنی جدای از ما تکلم در باب خدا نکنید شاهی که می‌شود برای آن آورد روایت ۱۰ هست که سند آن مرسله است ولی می‌تواند شاهی بر این بشود که «جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَتَقُولُ وَيْلٌ لِّأَصْحَابِ الْكَلَامِ» که آنهایی که در باب خدا صحبت می‌کنند و فکر می‌کنند؛ فقال ابا عبدالله (ع): «إِنَّمَا قُلْتُ وَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ: وَذَهَبُوا إِلَيَّ مَا يُرِيدُونَ»^{۱۵} وای بر آن‌ها اگر گفته‌ایم که ما را رها بکنند و بروند به طرفی که خودشان می‌خواهند و به دنبال عقل خودشان حرکت بکنند والا در پرتو هدایت ما و با تمسک به گفته ما منعی ندارد یعنی در محدوده‌ای که ما وارد شده‌ایم منعی ندارد.

روایت فضیل بن عثمان

روایت ۱۸ «دَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَعَظِّمُوا اللَّهَ وَلَا تَقُولُوا مَا لَا نَقُولُ فَإِنَّكُمْ إِنْ قُلْتُمْ وَقُلْنَا مِثْمَ وَمِثْنَا ثُمَّ بَعَثَكُمْ اللَّهُ وَبَعَثْنَا فَكُنْتُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ وَكُنَّا»^{۱۶} پس از ما جدا هستید و دیگر راه رستگاری ندارید که «لَا تَقُولُوا مَا لَا نَقُولُ» جدای از ما که باشید به جایی نمی‌رسید. البته این دو روایت که بدون شاهد می‌آید هر دو روایت ضعیفی است اگر به خاطر ضعف این‌ها نتوانیم به این‌ها تمسک کنیم روایت دیگری

^{۱۵} - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۷.

^{۱۶} - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۹۹.



شماره هفت: ۱۰۱۶

هست که مطلق است و شاهد می‌خواهیم دست از اطلاق برداریم و اطلاق هم می‌گوید: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَيْهًا».

پس اولاً: شاهد روایت ضعیف است؛

ثانیاً: اگر بر فرض این وجه را هم بپذیریم اصل یک حدی از تفکر را بدون اهل بیت را منع کرده یعنی یک منع فی‌الجمله‌ای اینجا داریم و یک نوع تفکر مستقل که کسی مستقل در باب خدا تفکر نکند، منع شده است. این هم یک راه دیگر که این مشکل و دشواری در آن هست.

سؤال: ؟

جواب: قید آن را توضیح می‌دهد این احتمال هست و نمی‌شود منع کرد گر چه ظاهر این است که همان موضوعی که آنجا منع شده می‌گوید منظور این است که طبق آنچه ما می‌گوییم تفکر بکنید، مفروض اولی این است که در همان تفکر فی‌الله هم همراه ما باشید نمی‌گوید: «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» نداریم به شما راه دادیم می‌گوید همان‌جایی که گفتید نه؛ منظورتان چیست؟ می‌گوید منظور ما ما اقول است؛ یعنی همراه ما جلو بیایید، عیبی ندارد؛ ولی جدا بشوید اشکال دارد، منع مشروط به این است که «الی ما یریدون» حرکت کنند نه اینکه به طرف ما بیایند؛ یعنی در همان «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» تفصیل می‌دهد.

سؤال: ؟

جواب: اینجا منع را می‌گوید؛ می‌گوید منع ما این‌طوری است نه آن‌طوری، می‌گوید شما مستقل عمل نکنید همراه ما باشید، اگر وارد خدا و صفات خدا می‌شوید از ما جدا نشوید، ببینید ما به کدام سمت می‌رویم، چطور حرکت می‌کنیم، شما هم به آن سمت حرکت کنید.

۳- این هم یک وجه دیگری است که اینجا هست. وجه دیگر -که فکر می‌کنم جای دیگری با آن مواجه شده‌ام- این است که حکم تکلیفی در باب این روایات نیست، بلکه ارشاد به یک واقعیت است و ما حکم تکلیفی در باب «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» و این‌ها نداریم؛ فقط می‌گوید: «الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيرًا» بیان یک واقعیت است و حکمی از این استفاده نمی‌شود و ارشاد محض است. کاری به این ندارد که محتوای روایت چه می‌گوید، فقط می‌گوید اینجا حکم نیست. جواب این است که در لسان‌های نهی‌ای اصل این است که حکم است، اگر بخواهیم ارشاد محض بکنیم، یا باید دور و تسلسلی لازم بیاید یا آن‌قدر قوی باشد که



شماره ثبت: ۱۰۱۶

اصلاً به ذهن نیاید و از نظر برهانی یا فهم عرف مانعی باشد. برای اینکه یک حکم شرعی باشد، می‌گوییم فقط یک حکم عقلی است و دو وجهی که سابق می‌گفتیم هیچ‌کدام اینجا نیست و مانعی ندارد که منع باشد؛ «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ» یا «لَا تَكَلَّمُ فِي اللَّهِ» همه این‌ها به ظاهر نهی مولوی است و اصالت مولویه در اینجا جاری است و مشکلی نداریم.

سؤال: ؟

جواب: این جواب در قسیم آن‌ها نیست منتهی می‌خواهد بگوید حکم شرعی ندارد، نهی دارد «ما تكلّموا فی الله» آنچه قبلاً می‌گفتیم که اگر نهی نباشد و صرفاً بیان یک مفسده دنیوی باشد مثل تحیر و این‌ها، از این، حکمی بیرون نمی‌آید ولی چون روایاتی داریم که نهی دارد، نهی که داشته باشد و بیان یک مفسده دنیوی داشته باشد، می‌گویند این‌ها حکمت است نه اینکه قرینه بشود که آن حکم نیست؛ یعنی اصل این است که مولوی است و حکم است و این دیگر علت نیست بلکه حکمت است ولی اگر صرف بیان مفسده باشد، حکم درست نمی‌شود. این روال طبیعی آن است.

سؤال: ؟

جواب: بعضی روایات دارد که «الْكَلَامُ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيراً» آن فقط یک روایت را دیده و می‌گوید بیان یک مفسده است و یک امر دنیوی است و حکمی از آن بیرون نمی‌آید، منتهی جواب این است که یک روایت نداریم؛ نهی داریم و روایت متعدد، وقتی نهی بود آن وقت حکمت می‌شود.

جمع‌بندی اولیه

قطعاً این روایات اصل «معرفت الله» را منع نمی‌کند چون اصل معرفت خدا حکم عقلی است و شرع هم کاملاً آن را تأیید کرده است و نمی‌شود آن را کنار گذاشت. اینکه بگوییم شناخت خدا واجب نیست، این برخلاف همه ادیان می‌شود؛

- اول باید این نکته را بگوییم که قطعاً این روایات نباید طوری معنا شود که مخالفت با اصل معرفت خدا باشد، چیزی که مبنای همه ادیان است؛ این معنا را کنار بگذارید اگر کسی بخواهد این‌طور معنا بکند مخالفت با



ضرورت ادیان است نه دین اسلام، این را به عنوان مقدمه باید بپذیریم و کنار بگذاریم، این احتمال در باب این‌ها داده نمی‌شود از این‌که می‌گذریم احتمالاتی داده شده که بحث می‌کنیم.

- وجهی که می‌شود برای این مسئله گفت این است - که به حرف‌های فلاسفه و این‌ها نزدیک می‌شویم - که درواقع این تفکر و تکلم در ذات خدا که گفته شده به دلیل این است که منظور از «التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ» این است که کسی بخواهد به کنه ذات پی ببرد.

اصل در بحث

اصل این است که استدلال برای ذات خدا یا برای صفات خدا منعی ندارد؛ این منع، منع از این است که کسی بخواهد کنه ذات را بفهمد و می‌گوید این کار را نکنید برای اینکه نمی‌شود احاطه پیدا کرد؛ اینکه کسی ذات را دقیق بفهمد آن‌طور که می‌تواند ماهیات را اکتناه بکند؛ درواقع مبانی فلسفی و این‌ها می‌شود به دلیل اینکه خداوند دارای ماهیت نیست، یا اگر ماهیت هم داشته باشد، - بنا بر آن‌هایی که می‌گویند ماهیت دارد مثل فخر رازی و این‌ها - ماهیت «مجهوله الکنه» است به‌خصوص با آن نظری که می‌گوید، ماهیت ندارد، اصلاً اتصال ما با حقیقت ذات ممکن نیست برای اینکه اکتناه و احاطه ممکن نیست. این یک چیز غیرممکن است و نمی‌شود به غیرممکن تکلیف تعلق بگیرد؛ منتهی اینجا وقتی تکلیف به غیرممکنی تعلق می‌گیرد می‌گوید تلاش نکنید که اکتناه بکنید، اکتناه ممکن نیست. این نهی‌ها نهی از تلاش برای اکتناه است می‌گوید در مقدمات نروید، خودتان را بند این بحث نکنید، نهی، نهی شرعی است منتهی به مقدمات می‌خورد، چون اصل امر میسر نمی‌شود که بگوییم اکتناه نکنیم، نمی‌شود که اکتناه بکنند مثل اینکه بگوییم به آسمان نپر، وقتی چیزی نمی‌شود، نهی به آن تعلق نمی‌گیرد، تکلیف ما لا یطاق است. پس منظور همان اکتناه است و نمی‌شود از اکتناه نهی کرد. این نهی تعلق مقدمات آن را می‌گیرد؛ یعنی درصدد اکتناه برآمدن، خیال اکتناه داشتن، وجوه دیگری است که اینجا آمده است. این وجه دو تقریر و تقریب دارد؛ یک تقریر فیلسوفانه دارد که همان بحث ذات و اکتناه ذات به آن است، همین روی مبانی عرفانی خیلی قشنگ‌تر جا می‌گیرد، چون در مبانی عرفانی می‌گویند ما یک مقام غیر مطلق و هویت مطلقه‌ای داریم که آنجا لا یکنه، لا یحد و عنقا شکار کس نشود دام باز گیر، این همان مقام عن غائی است، ذات و صفاتی که در فلسفه می‌گویند این‌ها همه تجلیات است آن مقام مقامی است که فقط با سلب تحصیلی می‌توانیم راجع به آن سخن بگوییم که وارد بحث



شماره هفت: ۱۰۱۶

عرفانی آن نمی‌شوم از شاهکارهای عرفان ما همین‌جاست که خیلی جالب است به‌هرحال آن مقام عن غائی هویت مطلقه، غیر مطلق و مقامی که به هیچ نحو در دسترس قرار نمی‌گیرد. پس «تفکر فی ذات الله» منظور تفکر استدلالی که آدم دلیل بیاورد که خدا هست، خدا این اوصاف را دارد در حدی که در خود روایات هم آمده، نیست «تفکر فی ذات الله» با قرینه‌ای که می‌گوید «لَا يَزِدُّهُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحِيُّرًا» یا به آنجا که رسیدید نمی‌توانید جلوتر بروید، یا آن روایت «لن تدركوا» این‌ها همه نشان دهند مقام ذات به آن معنای فلسفی یا عرفانی است که در باب آن فقط با سلب تحصیلی می‌توانیم سخن بگوییم که معمولاً فلاسفه و عرفا این روایت را حمل بر این معنا می‌کنند؛ و این هم یک احتمال است که تا حدی با اعتبارات و با عناوین و شواهدی که در خود روایت هست قابل قبول‌تر است.

۴- یک احتمال هم داده شده است که منظور از منع‌ها، منع از وسواس است؛ یعنی اینکه کسی در بحث‌های معرفت خدا بیفتد و خود را در وسواس‌ها بیاندازد، پیچ‌وخم‌ها و پیچ‌وتاب‌هایی که فکر کند و برود و برگردد و این روایات می‌گوید خیلی خودت را در وسوسه‌ها نینداز - که در بعضی روایات دیگر هم داریم که وسوسه نباشد - که حمل بر صرف وسوسه هم خلاف ظواهر این‌ها است برای اینکه دارد «والتفکر فی الله» که موجب تحیر می‌شود این به‌صرف آن وسوسه نمی‌خورد، ظاهراً احتمال قبلی قوی‌تر است. این چند احتمالی است که در این روایات آمده است و به نظر می‌آید که همانی که فلاسفه و عرفا می‌گویند در معنای این روایات مناسب‌تر است. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.